

## ۱۳ آتش سوزی طی ۱۲ روز در بجنورد

۱۳ آتش سوزی طی ۱۲ روز ماه جاری در بجنورد به وقوع پیوست که آتش سوزی خودروها، منازل مسکونی و واحدهای تجاری بیشترین تعداد آتش سوزی های اخیر بودند.مسئول روابط عمومی

آتش‌نشانی بجنورد در این باره به خبرنگار ما گفت: نشت بنزین و گاز و تصادف علل آتش سوزی خودروها و اتصال برق علت آتش سوزی واحدهای تجاری و نشت گاز نیز بیشترین علت آتش سوزی منازل



مسکونی در این مدت بوده است. «حیدری» با بیان این که طی عملیات‌هایی که مأموران آتش‌نشانی بجنورد طی این مدت انجام داده اند ۷ نفر نجات یافتند و ۳ نفر فوت کردند،

افزود: در این مدت ۳ نفر به علت استنشاق گاز منواکسید کربن در بجنورد جان باختند و همچنین نیروهای آتش‌نشانی جسد فردی را از داخل منزلی به درخواست پلیس خارج

کردند که آتش‌نشانی در مورد علت مرگ آن اطلاعی ندارد.وی خاطرنشان کرد: نیروهای امداد و نجات آتش‌نشانی بجنورد طی این مدت در مجموع به ۱۱ حادثه اعزام شدند.

#### در راهروی دادگاه خانواده

### خانه شیطان

سن و سالی ندارد اما تحمل شرایط سخت زندگی چهره او را پیر و شکسته کرده است. به گوشه ای نگاه می‌کند. آرام است، اما توفانی در دلش به پا شده است. غمی بزرگ بر سینه اش و مهر طلاق بر شناسنامه اش نشسته است. دخترک نگوین بخت در مورد سرنوشتی که برایش رقم خورده است، می‌گوید: خانواده‌ای پرجمعیت داشتیم و از نظر مالی هم ضعیف بودیم.

پدرم با اینکه یک کارگر ساده بود اما همه تلاشش را می‌کرد تا شکم ما را سیر کند اما سرعت فقر و مخارج تندتر از درآمد ما بود. به قول معروف همیشه هشت مان گرو نه مان بود. مادرم کارهای خانه مردم را انجام می‌داد و رخت و لباس‌های آنها را می‌شست تا با پول کمی که درمی‌آورد کمک خرج خانواده شود و بتواند کمی از آوار فقری که بر سرمان فرود آمده بود، بکاهد. اکثر شب‌ها با شکم گرسنه می‌خوابیدیم و به قولی با

سبلی صورت مان را سرخ نگه می‌داشتیم .

در همسایگی ما خانواده ای زندگی می‌کردند که هر چند از نظر مالی وضعیت خوبی داشتند اما مدام سر هر چیزی دعوا داشتند و مدام شوهر بی رحم زن بیچاره را با کوچکترین بهانه ای مقابل چشمان فرزندان‌شان به یاد تکم می‌گرفت و زن نگوین بخت هیچ چاره و پناهی نداشت تا این که از این وضعیت خسته شد و راهش را از شوهرش جدا کرد و طلاق گرفت. مرد خانه که دیگر توان نگهداری از چند بچه قد و نیم‌قد را نداشت به فکر تجدید فراش افتاد و به دنبال زن هم سن و سال خودش می‌گشت تا دوباره سرو سامانی به زندگی اش بدهد .

من که منتظر راهی برای کمک به خانواده ام بودم با اطلاع از این موضوع، آن را فرصت مناسبی دیدم و با کمک یکی از همسایه‌ها به او پیغام دادم که به شرط حمایت مالی از خانواده ام حاضرم با او ازدواج کنم.

مرد همسایه که ازدواج با من را توی ذهنش هم تصور نمی‌کرد همه شرایط من را پذیرفت و به خواستگاری ام آمد. پدرو مادرم اول از این وصلت ناراضی بودند و مخالفت می‌کردند اما وقتی با اصرار و تهدیداتم مواجه شدند مجبور به رضایت با این وصلت نامیمون شدند. اوایل همه چیز خوب بود. از خانه داری و بچه داری چیزی نمی‌دانستم اما با هر شرایطی که بود این وضعیت را تحمل می‌کردم چون این راه را خودم انتخاب کرده بودم، تا این که بعد از مدتی بهانه های شوهرم شروع شد و دست بز هایش را نمایان کرد و من را تا حد مرگ به یاد تکم می‌گرفت و شروع به ناسزاگویی و دشنام به خانواده ام می‌کرد.

من که خودم راضی به این وصلت شده بودم به هر طریقی بود تحمل می‌کردم تا مبادا خانواده ام از این موضوع بویی ببرند. با من در خانه مانند یک کلفت رفتار می‌شد. شوهرم هر روز بیشتر مرا می‌زد و خشن تر می‌شد و با دوستان معتادش به خوشگذرانی می‌پرداخت.

من این شرایط را به خاطر خانواده ام تحمل می‌کردم تا این که یک شب ناگهان متوجه شدم یکی از دوستان شوهرم که آن شب میهمان ما شده بود در حالی که شوهرم در اتاق دیگری بود روی سرم مانند یک شبه ایستاده است. وقتی به نیت شومش پی بردم سریع بلند شدم و با سو صدا خودم را به بیرون رساندم و به سرعت به خانه پدرم رفتم و آنها را در جریان قرار دادم. وقتی پدرم شوهرم را در جریان ماجرا قرار داد شوهرم بی تفاوت این موضوع را توهم من دانست و از من خواست سر زندگی ام برگردم . با این اتفاق تصمیم خودم را گرفتم تا با هر شرایطی از این خانه جهنمی و شیطنانی خودم را خلاص کنم و با شکایت از این مرد بی مسئولیت و با گرفتن حق و حقوق قانونی ام و با عبرت گرفتن از گذشته ام یک زندگی تازه را شروع کنم.

### پایان زندگی رویایی پس از دستگیری در بجنورد

# قربانی باتلاق قاجاق

روزی که برای تحصیل در دانشگاه تهران راهی پایتخت شد رویاهای زیادی از آینده خوب و شیرین را با تحصیل در یکی از بهترین دانشگاه های کشور با خود متصور شد اما حالا شب‌ها کابوس بالا رفتن از چوبه دار را می‌بیند.

با آن که می‌خواست در رشته تحصیلی اش به موفقیت برسد اما داشتن یک زندگی مجلل هر چند از راه قاجاق مواد مخدر باعث شد تا راه دیگری را برگزیند که جز تباهی چیزی برایش نداشته است. او داستان زندگی اش را این گونه تعریف می‌کند: تک فرزند خانواده ام بودم و زندگی خوب و آرامی داشتم.

شاگرد نمونه مدرسه مان بودم و به همین دلیل پدر و مادرم همیشه به من افتخار می‌کردند و تمام فرزندان دوستان و اقوام حسرت من را می‌خوردند. در دوره نوجوانی بسیار پرچنب وچوش بودم و دوست داشتم دست به کارهای عجیبی بزنم. با جدیت درس می‌خواندم و با رتبه خوبی در یکی از دانشگاه های تهران پذیرفته شدم.

در ترم اول تحصیلی رفتار یکی از پسران همکلاسی ام مرا مجذوب خودش کرد.

او آرام و متین بود و درسش از من هم بهتر بود و از همکلاسی‌های هابیم شنیده بودم که وضع مالی خوبی دارند. مجذوب رفتارش شدم و او هم کم کم به من ابراز علاقه کرد. در قرارهایمان بعد از دانشگاه به او علاقمند شدم و موضوع را با خانواده های مان در میان گذاشتم.

با موافقت خانواده ها قرار گذاشتیم که بعد از پایان تحصیلاتمان ازدواج کنیم و من هم به اصرار خودم به او

گفتم که می‌خواهم همراه او در شرکتی که کار می‌کند

کار کنم که با این موضوع مخالفت کرد.

خیلی اصرار می‌کردم اما او نمی‌پذیرفت و بهانه می‌آورد که اگر دوست داری می‌توانی ادامه تحصیل بدهی و اصلا من به پول تو نیازی ندارم. بعد از شروع زندگی مستقلمان تنهایی آزار می‌داد.

آن قدر اصرار کردم تا بالاخره همسرم پذیرفت که به طور

پاره وقت در شرکت آن‌ها کار کنم. تا آن زمان شرکت را ندیده بودم و وقتی برای اولین بار وارد آن شرکت

شدم احساس کردم که هیچ چیزی سرچایش نیست. کارمندانش رفتارهای عجیبی داشتند. همسرم به من گفته بود هر چیزی که در شرکت می‌بینم فراموش کنم

و از او چیزی نپرسم.

رفت و آمدهای عجیبی به شرکت می‌شد تا این که بعد

از مدتی متوجه شدم که اصلا کار آن شرکت توزیع دارو

نیست بلکه قاجاقی مواد مخدر است. البته این را هم از

طریق یکی از کارکنان شرکت فهمیدم.

در آن زمان نمی‌توانستم حرفی بزنم چون فرزندی در

راه داشتم و مانده بودم چه کنم. بالاخره دلم را به دریا

زدم و موضوع را به همسرم گفتم که او اول عصبانی شد و

پرخاش کرد و بعد گفت که مرا دوست دارد و طلاق نمی

دهد و اگر حرفی هم بزنم پای خودم هم گیر است چون

من کارمند بخشی بودم که بسیاری از نامه های مالی را

تایید می‌کردم.

همسرم برایم گفت که با نام من بسیاری از کارها را انجام

دادند. بر سر درواهی سختی مانده

بودم. همسرم دلداری ام می

داد که اتفاقی نمی‌افتد و

می‌گفت سال هاست که

این کار را انجام می‌دهد و

کسی متوجه نشده است.

روزها و شب های سختی را

سپری می‌کردم اما پول زیاد

وسوسه ام کرده بود.

زندگی مرفهی داشتم و با

همسرم به سفرهای خارجی

بسیاری می‌رفتم و البته

کنجکاوی که از نوجوانی در

وجودم بود مرا واداشت که

پا به پای همسرم به دنیای

قاجاقی موادپا بگذارم.

دخترم که به دنیا آمد برای

او پرستاری گرفتم و روز و

شبم را در شرکت

سپری می

**روزها و شب های سختی را سپری می‌کردم اما پول زیاد وسوسه ام کرده بود. زندگی مرفهی داشتیم**

**و با همسرم به سفرهای خارجی بسیاری می‌رفتم**

**و البته کنجکاوی که از نوجوانی در وجودم بود**

**مرا واداشت که پا به پای همسرم به دنیای قاجاق**

**مواد پا بگذارم**

**کنجکاوی که از نوجوانی در وجودم بود مرا واداشت که پا به پای همسرم به دنیای قاجاق مواد پا بگذارم**

**دخترم که به دنیا آمد برای او پرستاری گرفتم و روز و شبم را در شرکت سپری می‌کردم. همسرم دلداری ام می‌داد که اتفاقی نمی‌افتد و می‌گفت سال هاست که این کار را انجام می‌دهد و کسی متوجه نشده است.**

**روزها و شب های سختی را سپری می‌کردم اما پول زیاد وسوسه ام کرده بود. زندگی مرفهی داشتیم**

**و با همسرم به سفرهای خارجی بسیاری می‌رفتم**

**و البته کنجکاوی که از نوجوانی در وجودم بود مرا واداشت که پا به پای همسرم به دنیای قاجاق مواد پا بگذارم**

**دخترم که به دنیا آمد برای او پرستاری گرفتم و روز و شبم را در شرکت سپری می‌کردم. همسرم دلداری ام می‌داد که اتفاقی نمی‌افتد و می‌گفت سال هاست که این کار را انجام می‌دهد و کسی متوجه نشده است.**

**روزها و شب های سختی را سپری می‌کردم اما پول زیاد وسوسه ام کرده بود. زندگی مرفهی داشتیم**

**و با همسرم به سفرهای خارجی بسیاری می‌رفتم**

**و البته کنجکاوی که از نوجوانی در وجودم بود مرا واداشت که پا به پای همسرم به دنیای قاجاق مواد پا بگذارم**

**دخترم که به دنیا آمد برای او پرستاری گرفتم و روز و شبم را در شرکت سپری می‌کردم. همسرم دلداری ام می‌داد که اتفاقی نمی‌افتد و می‌گفت سال هاست که این کار را انجام می‌دهد و کسی متوجه نشده است.**

#### هشدار

### پیشگیری از خشونت (۲)

■ کودکان خشونت و پرخاشگری را از بازی های رایانه ای و فیلم های خشن یاد می‌گیرند.

■ رفتارهای خشن والدین، خشونت را به کودکان می‌آموزد.

■ خشونت و پرخاشگری در خانواده رشد سالم شخصیت فرزندان را مختل می‌کند.

■ فرزندان والدین معتاد، ده برابر بیشتر از سایر کودکان به خشونت مبتلا می‌شوند.

**معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری خراسان شمالی**

سرویس خواب

سرویس نوزاد

در فضای بالغ بر ۲۰۰۰ متر مربع

در ۴ سالن مجزا

کالرمسیر قلم

مبلمان سلطنتی

مبلمان راحتی و

مبلمان کلاسیک

میز نهار خوری

همراه با قرعه کشی یک دستگاه خودرو پراید/ ۱۰ دستگاه دوچرخه و ۱۰ ها جوایز ارزنده دیگر

هر ۵۰۰.۰۰۰ تومان خرید یک امتیاز



فروش اقساطی ۱۴ ماهه

بدون سود و پیش پرداخت

بزرگترین مجتمع فروش

مبلمان و دکوراسیون

در خراسان شمالی

شیروان/ خیابان امام خمینی (ره)/ ما بین شهریار و خ دانشگاه/ جنب نمایندگی سایپا

.....:Ghaem Furniture Gallery ::::::::::